

شهروندان مطیع دهکده جهانی

انفجار اطلاعات! نمی‌دانم چرا من از این تعبیر آنچنان که بایدنمی‌ترسم و حتی چه‌سامثل کسی که دیگر صبرش تمام شده است از فکر اینکه جهان به سرنوشته محتوم این عصر نزدیک‌تر می‌شود خوشحال می‌شوم.
نیچه خطاب به فیلسوفان می‌گوید: «خانه‌های تان را در دامنه‌های کوه آتشفشان بنا کنید» و من همه کسانی را که در جست‌وجوی حقیقتند مخاطب این سخن می‌یابم. «گر یختن» مطلوب‌طبع کسانی است که فقط به عافیت می‌اندیشند و اگر نه، مرگ یک بار، زاری هم یک بار.

دهکده جهانی واقعیت پیدا خواهد کرد، چه بخواهیم و چه نخواهیم. این حقیقت تنها ما را که شهروندان مطیعی برای این دهکده بزرگ نیستیم مضطرب نمی‌دارد، بلکه غرب را هم چه بسا بیشتر از ما به اضطراب می‌اندازد. ما شهروندان مطیعی برای دهکده جهانی نیستیم! این سخن نیاز به کمی توضیح دارد.

شهروند مطیع، کسی است که وجود فردی‌اش مستحیل در جامعه‌ای است که پیرامون او وجود دارد. اعتراضی ندارد. استدلال‌های رسمی را می‌پذیرد و در صندق گفتار سیاستمداران تردید روا نمی‌دارد. تا آنجا تسلیم قوانین محلی است که عدالت را نه قبله قانون، بلکه تابع آن می‌بیند. به آنچه فرما می‌خوانندش روی می‌آورد و از آنچه باز می‌دارندش هرگز می‌کند.

دروازه‌های گوش و چشم و عقلش برای پیام‌های پروپاگاندا باز است و مثلاً در ایران خودمان وقتی می‌شنود «بانک فالن، بانک شماسنت» باور می‌کند و پولش را در بانکی انبار می‌کند که جایزه بیشتری می‌دهد... و از این قبیل. و خوب دهکده جهانی هم برای آنکه سرپا بماند به شهروندان مطیعی نیاز دارد که سرشان در آخور خودشان باشد.

سیدمر تقی آوینی

رستاخیز جان

نشر واحة

صفحه ۱۱۷

آیت‌الله خامنه‌ای در نگاه شهید اشرفی اصفهانی

مرحوم پدر ما در سال ۱۳۶۰ وقتی متوجه شدند قرار است آیت‌الله خامنه‌ای کاندیدای ریاست جمهوری شوند، به ایشان رنگ زدند و فرمودند که من شنیدم شما قصد دارید برای ریاست جمهوری کاندیدا شوید، خواستم تصریح کنم که شما وظیفه دارید در انتخابات شرکت کنید و ما هم با تمام وجود حمایت می‌کنیم.

ایشان به مردم هم سفارش می‌کردند که شما به نماینده امام رضوان‌الله علیه و نایب بر حق او رأی بدهید. می‌گفتند رأی به ایشان رأی به اسلام و قرآن است. این عین جملات ایشان است که به صورت کتاب هم چاپ شده است. بر همین اساس رأی آقای در کرمانشاه بعد از تهران از دیگر شهرها بالاتر بود...

شب که تلویزیون اعلام کردایشان بیشترین رأی را آورده‌اند، شهید محراب رو به ما فرمودند: ماشین را آماده کنید، من می‌خواهم به تهران بروم و از نزدیک تبریک بگویم.

ما این پیرمرد ۸۰ساله را با ماشین به تهران بردید، که دفتر حضرت آقا که رسیدیم، چون به ایشان گفته بودند آقای اشرفی از کرمانشاه آمده‌اند و می‌خواهند حضوری به شما تبریک بگویند، آقا از دفترشان بیرون آمده بودند و دم در ایستاده بودند. من و اشوخی هم همراه پدر بودیم، خلاصه آقا آمدند و دست حاج‌آقا را گرفتند و از پای پله‌ها ایشان را به داخل دفتر بردند.

ایشان به مرحوم پدر ما فرمودند: حاج‌آقا! من راضی نبودم در کرمانشاه به اینجا بیایید. شهید محراب در جواب آقا فرمودند: من می‌خواستم ببایم و با شما دست بیعت بدهم که اگر من رأی به شما داده‌ام، کاتبه به رسول‌الله رأی داده‌ام.

پدر می‌گفتند: کسی که بعد از امام به درد اسلام می‌خورد، این سید بزرگوار است. کسی که سینه‌اش را سیر می‌کند، همین سید بزرگوار است. من باید از کسی حمایت کنم که تا لحظه آخر به درد اسلام بخورد و در مقابل کفر جهانی سینه سیر کند و هیچ‌کس بهتر از آقای خامنه‌ای چنین شایستگی را ندارد.

پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه
۲۵ مهر ۱۳۹۰

سراب و شراب...
دل و دین و عقل و هوشم، همه را بر آب دادی
ز کدام باده ساقی به من خراب دادی؟
چه دل و چه دین و ایمان، همه گشت زختر خرنه
و مژه‌های شوخ خود را، چه به غمزه آب دادی!
دل عالمی ز جاشده چه نقاب برگشودی؟!
دو جهان به هم برآمد، چو به زلف تاب دادی
در خرمی گشودی، چو جمال خود نمودی
ره درد و غم بیستی، چه شراب ناب دادی!
ز دو چشم نیمه‌مست، می ناب عاشقان را
ز لب و جوی جینبت شکر و گلاب دادی
همه‌کس نصیب خود را بَرَد از زکات خستنت
به من فقیر و مسکین، غم بی‌حساب دادی!
همه سرخوش از وصلت، من و حسرت و خیالت
همه را شراب دادی و مرا سراب دادی
ز لب شکر فروشت، دل «فیض» خواست
کامی نه اجابتی نمودی، نه مرا جواب دادی...
ملا محسن فیض کاشانی

حضرت امیر المومنین (ع):

خوبی‌باوندانت را گرمای بدار، چون آنها پال تو هستند که توسط آنها پرواز می‌کنی و ریشه تو هستند که به آن برمی‌گردی و دست تو هستند که به‌واسطه او دفاع می‌کنی.

جنگ را تحقیقاً تمام کشورهای دنیا تجربه کرده‌اند اما دفاع ملی و میهنی چیزی نیست که همه تجربه‌اش کرده باشند. اکثر اوقات جنگ روی آب یا در سواحل رخ داده یا در بیابان و کوهستان و جنگل و یا در آسمان و در کل، دامنه‌اش کمتر به شهرهای مسکونی کشیده شده است. در غالب موارد این سربازان بودند که می‌جنگیدند و مردم عادی هم اگر پای‌شان به ماجرا باز می‌شد، به عنوان آسیب‌دیدگان حاشیه نبردها بود. اما در کنار اینها، گاهی یک ملت سراسر سرباز شده‌اند تا از خوددشان در برابر تهاجم بیگانه دفاع کنند و خانه‌های‌شان تبدیل به سنگر مقاومت شده و ادامه دادن‌شان به زندگی روزمره، نمادی از تسلیم‌ناپذیری بوده است. مواردی که اینچنین باشند، در تاریخ جهان محدود و معدود هستند و همه کشورهای دنیا چنین تجربه تاریخی باشکوهی ندارند. آنچه ملت ما طی جنگ تحمیلی ۸ ساله در جبهه‌های غربی و همین‌طور در دزفول و سوسنگرد و آبادان رقم زد، تجربه‌ای از همین‌ سنخ بود؛ چیزی که امروز تبدیل به سرمایه‌ای هویتی برای ملت ایران شده و اگر در جنگ تحمیلی ۱۲ روزه، تمام محاسبات دشمن درباره نوع مواجهه مردم ایران با چنین تجاوز غافلگیرانه‌ای به هم خورد، از اثرات بیدار شدن همان تجربه‌های حماسی و دوران‌ساز در ناخودآگاه جمعی مردم ما بود. برای همین در همه جای دنیا اگر ملتی در فرازی از تاریخش سلحشوری کرده باشد، تلاش می‌شود این نوع برخورد با جنگ، از آن به بعد به بخشی از فرهنگ آن کشور تبدیل شود و حتی ده‌ها یا صدها سال بعد هم نوع مواجهه مردم با رویدادهای بعدی، از همان الگوی قدیمی اقتباس شود. حالا یک پرسش مهم این می‌تواند باشد که ما برای زنده نگه داشتن حماسه جدیدی که مردم ایران در جنگ ۱۲ روزه رقم زدند، چه قدم‌هایی برداشتیم؟ چنین بحثی فقط ناظر به بیان‌کاری ادارات و موسسات فرهنگی و هنری کشور نیست، بلکه به استراتژی کلان و ملی ما در برخورد با این موضوع برمی‌گردد. کسانی که در این زمینه باید سیاست‌گذاری کنند، نظرشان درباره چنین موضوعی چیست؟ از دیدگاه آنها چطور باید پس از جنگ و افزایش سرمایه‌اجتماعی ملی، با مسائل فرهنگی مردم برخورد کرد؟ وقتی استراتژی مشخص باشد می‌توان برای آن دنبال تاکتیک‌ها و تکنیک‌های اجرایی مشخص هم گشت. بیایید درباره این موضوع بیشتر فکر کنیم و کمی عمیق‌تر شویم.

■ تجربه استثنایی ایرانی بودن

رسانه‌های خارجی که هنگام توصیف معضل‌های مربوط به جامعه ایران، همیشه تلاش دارند از کشور ما استثناسازی کنند و طوری مسائل را بنمایانند که انگار فقط در ایران می‌توان این چیزها را دید، در مواقعی که از مردم ما یک شاهکار استثنایی سر زده باشد، در مسیری کاملاً معکوس می‌افتند و تلاش می‌کنند بگویند این یک ویژگی استثنایی برای مردم ایران نیست و در همه جای دنیا یافت می‌شود. مثلاً می‌گویند پس از تجاوز رژیم صهیونیستی، مردم ایران دور پرچم جمع شدند و پشت حاکمیت درآمدند اما این تعرض علنی دارد و خیلی از جاها دیده شده که مردم یک کشور پس از مواجهه با چنین شوک ترسناکی، کاملاً جا می‌زنند، اگر برخورد همه مردم دنیا در مواجهه با شوک‌های ترسناک این‌چنینی، لزوماً جمع شدن دور پرچم و مقاومت جانانه بود، قطع به یقین صهیونیست‌ها دچار چنین خطای محاسباتی ویرانگری نمی‌شدند که فکر کنند با شلیک نخستین گلوله‌ها و ترور نخستین فرماندهان، مردم ایران در کف خیابان به حمایت از متجاوزان تجمع خواهند کرد. مردم ما دیگر هیچ‌گاه به لحظه قبل از مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر برنمی‌گردند و همین است که باعث می‌شود پس از تهاجم رژیم صهیونیستی هم ناخودآگاه حساس‌شان بیدار شود و چنین واکنشی نشان بدهند. زنده نگه داشتن حماسه‌های مرمی و ملی، همین جاست که اهمیت خود را نشان می‌دهد. این خاطرات، سرمایه‌های هویتی، فرهنگی و حتی امنیتی یک کشور هستند و لازم است برای حفظ آنها تلاش شود و علیه فراموشی‌شان یک حرکت دائمی در جریان باشد.

راه‌های زیادی برای زنده نگه داشتن این سرمایه هویتی هست که می‌تواند شامل خلق آثار هنری در قالب‌های مختلف مثل داستان و موسیقی و سرود و شعر و فیلمسازی باشد؛ اما اینها هرچند ارزشمند هستند، ممکن است کافی نباشند. خاطرات این ممدلی بزرگ و این سلحشوری جمعی باید وارد زندگی روزمره مردم شود، نه اینکه صرفاً به عنوان

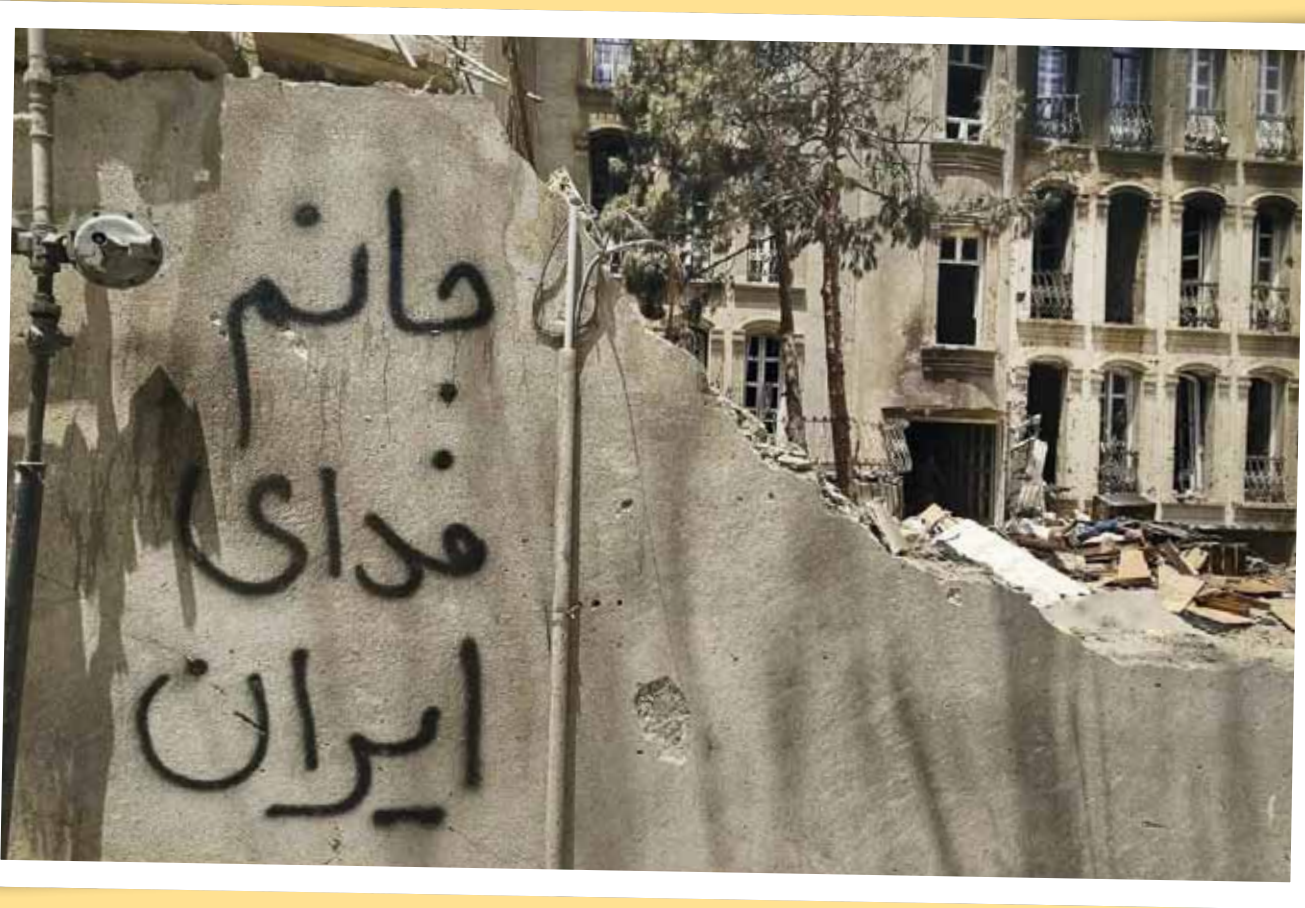
روزنامه سیاسی ، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد آخوندی
مدیر عامل: رضا شکیبایی
سردبیر: سید عابدین نورالدینی

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۹۲
تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۳
نمابر: ۶۶۴۱۳۱۳۷
پست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir
چاپ: موسسه جام‌چم برتر برنا
توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰

مقاومت پایتخت‌نشین‌ها در جنگ ۱۲ روزه چرا به نمادهای فرهنگ‌ساز تبدیل نشده است؟

کدام تهران؟



با این حال مشخص نیست چرا طی مدت کوتاهی پس از اتمام درگیری به جای اینکه تعداد این نمادها بیشتر شود، از حجم گستره قبلی‌ها هم کاسته شد.

این پرسش را اما می‌توان یک لایه عمیق‌تر هم کرد و دامنه بحث را به این موضوع معقول مانده کشاند که چرا نمادسازی‌های مقاومت، برای روزمره شدن، فرهنگی شدن و ماندگار شدن به پوشش مردم شهر سرایت داده نشده است؟ از زمانی که مردم روسیه در مواجهه با ارتش نازی به دفاع شهنری روی آوردند، ۸۰ سال می‌گذرد و خیلی از کسانی که آن روز به دنیا نیامده بودند هم امروز بر اثر کپولت سن از دنیا رفته‌اند.

با این حال هیچ‌کس در آن کشور قصد ندارد چنین رویدادی را فراموش کند. یکی از شاخص‌ترین نمادهای باقیمانده از آن دوران روبان سنت جورج است. این روبان محبوب‌ترین نماد پیروزی روزها در نبرد با نازیسم به حساب می‌آید. روبانی که قبلاً در روسیه تزاری و اتحاد جماهیر شوروی روی مدال‌ها استفاده می‌شد. در حالی که ۸۰ سال از آن جنگ شهری بزرگ گذشته است هنوز در روسیه رانندگان این روبان‌ها را روی ماشین‌های‌شان نصب می‌کنند و زنان آنها را به کیف دستی خود می‌بندند، همچنین از آنها به طور گسترده روی محصولات مختلف، از کفش و میل گرفته تا بسته‌های غذای منجمد و بطری‌های نوشیدنی استفاده می‌شود. اگر از خود پرسیم کارکرد این روبان‌ها و به طور کل کارکرد این یادآوری‌ها چیست، شاید در نگاه اول چیزی فراتر از یک بزرگداشت خنثی و تکراری که جنبه‌ای تشریفاتی پیدا کرده به نظر نرسد اما به عنوان تنها یک نمونه، می‌توان به یاد آورد که هم‌زمان با انقلاب رنگی اوکراین در سال ۲۰۰۵ و استفاده از نمادهای نارنجی در این کشور، مردم روسیه هم به استفاده از روبان سنت جورج به عنوان واکنشی به آن اتفاقات روی آوردند. اگر این نماد فراگیر و معنادار که استفاده‌ای نیز در پوشش مردم پیدا کرده بود وجود نداشت، آیا حکومت روسیه می‌توانست چند سال بعد چنین بسیج عمومی یک‌دستی برای جلوگیری از گسترش ناتو به شرق و نبرد با اوکراین فراهم کند؟ در صورت دقت به چنین مواردی احتمالاً خیلی

بزرگداشت یک رویداد خاص در آثار هنری خاص تجلی پیدا کند؛ آثاری که مشخصاً برچسب موضوعی دارند و عموماً جزو مصرف روزمره مردم به عنوان محصولات سرگرمی قرار نمی‌گیرند.

مثال سده‌ده‌اش که فراتر از اشاره به جنگ ۱۲ روزه یا هر جنگی می‌تواند مد نظر قرار بگیرد، سرودهای میهنی است. خیلی از این سرودها را مردم دوست دارند اما گوش دادن‌شان معمولاً در آیین‌های خاص اتفاق می‌افتد نه زندگی روزمره‌شان. مثلاً کمتر کسی در خودرو، یا هنگام ورزش یا وقتی در پیاده‌رو دم می‌زند، موسیقی «ای ایران» را گوش می‌دهد؛ حتی با اینکه این موسیقی بسیار غرورانگیز است و شنیدن آن می‌تواند هر ایرانی وطن‌دوستی را احساساتی کند. در کنار چنین موسیقی‌های آیینی و خاصی باید روح ایران دوستی در زیرپایه آثاری که به طور روزمره استفاده می‌شوند و عنوان مشخص‌شان میهنی نیست هم حلول پیدا کند. مثلاً در آثاری که مردم عادی داخل خودرو یا هنگام ورزش یا موقع قدم زدن در پیاده‌رو گوش می‌دهند هم باید علاقه به خانه، والدین یا هر عنصر میهنی دیگری وجود داشته باشد تا آن اثر تداوم حس علاقه به خاک را ایجاد کند. ما در اینجا از روزمره کردن یادواره آن ۱۲ روز صحبت می‌کنیم، نه از پاسداشت‌های خاص و مناسبتی.

■ **علیه فراموشی**
به طور ویژه برای روزمره کردن یاد مقاومت ایرانی‌ها در آن ۱۲ روز، متداول‌ترین روش این‌ به نظر می‌رسد که نمادهای آن نبرد وارد فضای شهری ما شود. در همان روزهای اول پس از آتش‌بس، تابلویی در ورودی‌های پایتخت نصب شده بود که روی آن نوشته بودند «به تهران خوش آمدید: جمعیت ۸۵ میلیون نفر». این یک تلمیح زیبا بود به همان تابلوی مشهوری که شهید بهروز مرادی پس از فتح خرمشهر در ورودی شهر نصب کرد. موارد دیگری را هم در این باره می‌شود مورد اشاره قرار داد؛ مثل آمبولانس سوخته امداد که در میدان هفت تیر تهران قرار داده شده بود یا پرچم بزرگ ایران که از ساختمان‌های آسیب‌دیده آویزان شد. نقاشی‌های دیواری علی میرفتاح و دیوارنگارهای میدان ولیعصر هم نمونه‌های دیگر هستند.

مراسم تشییع پیکر محمد کاسبی با حضور پرشور مردم و هنرمندان بر گزار شد

قدردانی از خوش‌غیرت

اداره کل هنرهای نمایشی و دبیر جشنواره تئاتر فجر، علی منتظری رئیس جهاد دانشگاهی، جواد شمقدری رئیس پیشین سازمان سینمایی، محمدمهدی اسماعیلی وزیر سابق فرهنگ و ارشاد اسلامی، وحید جلیلی قائم‌مقام رئیس صداوسیما، حسین یوشاری، مجید زین‌العابدین، محسن برمهانی، محمدعلی مودب (شاعر)، محمود رضوی و زینب سلیمانی نیز حضور داشتند و به شکل تأمل‌برانگیزی مشاهده شد که هیچ‌یک از مسؤولان دولتی وزارت ارشاد در این رویداد حضور نداشتند و هیچ نماینده‌ای از طرف خانه سینما هم در تشییع محمد کاسبی حضور نیافت. مراسم از ساعت ۹:۱۵ صبح با تلاوت آیاتی از قرآن کریم آغاز شد و اجرای برنامه را رسالت بذری بر عهده داشت. در آغاز، حجت‌الاسلام‌والمسلمین محمد قمی، رئیس سازمان تبلیغات اسلامی، با تسلیت درگذشت این هنرمند گفت: «زنده‌یاد محمد کاسبی به‌رغم بیماری و آسیب‌های زندگی، همیشه عزتمندانه زیست. او از مؤسسان حوزه هنری بود و در شکل‌گیری این نهاد فرهنگی نقشی ماندگار داشت».

رئیس سازمان تبلیغات اسلامی سپس با بیان خاطره‌ای گفت: «کاسبی حتی در دوران بیماری هم پیگیر اخبار و اتفاقات بود. وقتی خبر شهادت سید حسن نصرالله را شنید، گفت: این انگشت را که از شما گرفتم، حالا از رشتن را بیشتر کرده و می‌خواهم آن را به شما برگردانم. من گفتم: این هدیه باید نزد مران خوش‌غیرت باشد و نزد شما به امانت است». پس از این سخنان، کلیبی از پشت صحنه فیلم «پدر» ساخته مجید مجیدی پخش شد و سخنان خود، مردم کاسبی درباره اجرای سخت یکی از سکانس‌ها به نمایش درآمد. در ادامه، پیکر محمد کاسبی به داخل حوزه هنری منتقل و بر دوش حاضران تا درب اصلی تشییع شد. مجید

مجیدی، کارگردان سینما، در ادامه مراسم با تسلیت به خانواده و همسر این هنرمند گفت: «فلاکت من با محمد به درازای خود انقلاب است. جای‌جای حوزه هنری آکنده از خاطرات او است». او با یادآوری همکاری‌های هنری‌شان گفت: «اولین همکاری ما به نمایش «هفت حروفیه» در تئاتر شهر بازمی‌گردد. محمد دغدغه‌اش فقط بازیگری نبود، به مسائل مردم و انقلاب هم توجه داشت. در فیلم «شنا در زمستان» که سال ۶۸ ساخته شد، با او همکاری بودم. هنوز که هنوز است، آن فیلم دیده می‌شود و بر مخاطب تأثیر دارد». مجیدی ادامه داد: «او با یاورهایش کوتاه نیامد و هیچگاه نبرید. در سال‌های بیماری هم تمام فکرش مردم بود. ساده‌زیست، مؤمن و عاشق اهل‌بی‌ت(ع) بود. به امام (رضاع) و امام حسین(ع) عشق می‌ورزید. یادم می‌آید در صحنه‌ای از فیلم «پدر» از او خواستم به مصائب امام حسین(ع) بیندیشد؛ بعد از سکانس، زیر آفتاب نشست و حدود ۲۰ دقیقه گریه کرد. امیدوارم همان اشک‌ها شفیعش باشند». او در پایان خطاب به روح دوستش گفت: «سلام ما را به سیدمرتضی آوینی، احمد عزیزی، حسن حسینی، قیصر امین‌پور و دیگر یاران برسان. برای ما دعا کن. روح بزرگ با اولیایه محشور باد». سپس مسعود دهنمکی، کارگردان سینما، در سخنانی با اشاره به آخرین همکاری‌ها با مرحوم کاسبی در سریال «دادستان» گفت: «محمد کاسبی خودش خواست در این کار بازی کند و گفت این نقش مال من است.» او گفت: «من نه چهم، نه راست؛ عدالت‌خواهم و انقلابی‌ام» و کمتر حرف‌های داشت که در این سریال زده می‌شود، همان چیزهایی است که برایش سال‌ها هزینه داده می‌شود». دهنمکی افزود: «کاسبی فقط بازیگر نبود، تحلیلگر فرهنگی بود. هنرمندی مثل او نمی‌میرند؛ وقتی فراموش می‌شوند، می‌میرند او مثل اوپوز بود؛ صریح، عدالت‌طلب



وی بی‌پروا، حرف‌هایش تلخ بود، چون از سر صداقت بود». در ادامه حسام‌الدین سراج قطعه‌ای موسیقایی اجرا کرد و سپس کلیبی از سخنان هنرمندان درباره مرحوم کاسبی پخش شد. کوروش سلیمانی، بازیگر و مدیر تئاتر شهر نیز در سخنانش گفت: «آقای کاسبی در ذهن مردم به عنوان سمبل پدر در سینمای ایران باقی ماند. او مهربان، متشخص و بذری دغدغه‌مند بود». وی مراسم، دختر کوچک زنده‌یاد محمد کاسبی با خیرمقدم به حاضران گفت: «پدرم عاشق ایران و مردمش بود. از همه مردم و هنرمندانی که در این سال‌ها با دعای خیرشان ما را همراهی کردند، تشکر می‌کنم». پس از آن پلدا کاسبی، دیگر دختر آن مرحوم، دلنوشته‌ای احساسی برای پدرش قرائت کرد و مراسم با اقامه نماز میت بر پیکر زنده‌یاد محمد کاسبی در مقابل حوزه هنری تشییع و به قطعه هنرمندان بهشت زهرا(س) بدرقه شد.